

کنار و کناره درزند: گَرَنَ، در پهلوئی: گَنَارُ و گَنَارَكُ است
 انبازهای کنونی که به آنْت ختم شد و آهم بر آن اضافه گردید
 بعد پسوند اَلْک را بخود گرفته و از آنجا انباز کَنَوْنِی تـسازۀ
 آنده بدست آمده چنانچه واژه پهلوئی: زِیَوْنَدَکْ که در پارسی
 زیونده است.

بعضی واژه‌ها فقط بصورت اشتقاق دیده میشوند مانند:

واژه پهلوئی دوشکُ مَرَو = که در زند زوش و چارکُ
 چِسلو (واژه پهلوئی است) که در پارسی کنونی چاره است.
 همچنین سَرَتَکُ دَلَمَو یعنی نوع 'پارسی دیرین آن گَرْد و
 پارسی کنونی آن سَرَدَه است.

این پسوند در مشتقات واژه‌های پارسی دیرین که به آ ختم میشوند
 خواه پسوند دیرینه آ باشد یا ت یا ن دیده میشود.

پیش‌مثنی‌هایی از مشتقات پسوند آ دیده شد اکنون میتوان همه
 واژه‌هایی که از نمودی که واژه (= وجه اخباری فعل) و دارای پسوند
 (ه) هستند بآنها اضافه نمود:

اِسْتَرَه از که واژه اِسْتَرَدَن (اِسْتَرَدَن)

سُنْبِه (سُمب-آ)	از گهواژه	سُنْبِيدَن (سُمب-نِيدَن)
نَخْنَدَه (نَخْنَد-آ)	»	خندیدن (نَخْنَد-نِيدَن)
گَرِيَه (گَرِي-آ)	»	گریستن (گَرِيَس-تَن)
شِكُوفَه (شِكُوف-آ)	»	شکوفتن (شِكُوف-تَن)
لَرزَه (لَرز-آ)	»	لرزیدن (لَرز-نِيدَن)

تمام این بنیستی‌ها چنین بگمان می‌آورد که نامهای نخستین هستند که با پسوند آ ساخته شده و از مشتقات نمودی این گهواژه میباشند مانند :

* سَتَر-آ؛ خَند-آ؛ سُمب-آ؛ * گَرز-آ؛ که * سَتَر آك

و * سَتَر-آك و * سَتَر-آ و غیره شده با اینکه این واژه‌ها

بایستی يك زمينه بزرگی از نقطه نظر مانند ی در خود داشته و

بسیاری از آنان بعداً از گهواژه درست شده باشند.

درباره پسوند یرین ت که به تَك و تَكْ و تَكْ و بالاخره ات تبدیل

یافته در انباز گذشته مثلی دیده شد که شکل اولی آن در سوم کس

مفرد گذشته باقیمانده و در قسمت کار اصلی انبازی خود صورت

مشتق را بخود گرفته : مانند گَرْت در پارسی دیرین که در

پهلوی گَرْت ۴۱۹ و در پارسی کنونی گَرْد می‌باشد و * گَرْتَك

در پارسی دیرین در پهلوی گرتک و در پارسی کنونی گرتده میباشد.

پسوندها (ه) به کلمات ساخته شده اضافه میشود برای آنکه واژه تازه پیدا شود که معنی و جهت آن با معنی و جهت واژه نخستین شبیه و نزدیک باشد چنانچه:

از دندان واژه دندان که دندانه آره باشد درست شده.

از چشم چشمه

از دست دسته و دستک درست شده.

این پسوندها همچنین واژه‌های ترکیبی را که هر یک از یک نام شمار و یک نام زمان باشد بیک فروزه یا بنیستی مختص می‌سازد چنانچه از دوروز دوروزه و از سی روز سی روز درست شده.

پسوند (ه) بکار کفش هم می‌رود مانند مردمه که از مردم و دختره از دختر بدست می‌آید (به پسوندها آک مراجعه شود).

۶- پسوندهائی که از پسوندها آک مشتق شده‌اند:

پسوندهای «آ» گان و (آ) گین که در پهلوی: آکان و آکین است، از ترکیب پسوندها آک با پسوندهای فروزه آن و این بدست آمده و باز هم از ترکیب همین پسوندهای فروزه با پسوندها آک پسوندهای آئه و آینه که در پهلوی: آنک و اینک است پیدا می‌شود.

۷ - پسوند (آ) گان، در پهلوی : آکان - : چنانچه در بخش نخست

و اگرائی Declinaison در کتاب اتودایر این Etudes iraniennes

نوشته شده يك قسم بسکائی بی قاعده با گان^۱ از بسکائیهایی به

آگن تولید شده که چون گن در یگائی آن حذف گردیده آن

را از صورت اصلی دور و نسبت با آن بیگانه جلوه داده، و همین

تغییر که با علامت بسکائی آن حاصل شده در پسوند فروزه آن

هم پدیدار گردیده است چنانچه واژه * بازارک بآرش تاجر

به پسوند فروزه آن پیوسته و بازارگان از آن پیدا شده که بواسطه

از بین رفتن واژه بازارک بنظر می آید که بازارگان بوسیله پسوند

گان از واژه بازار درست شده و کروگان که در پهلوی :

گیروک - آن است از واژه کرو و نیز کردکانت بآرش کردو

(= * ورتک - آن = کرد) از واژه کرد ساخته شده باشد .

واژه های نیائی و نامهای کشوری با پیوستن به آکان همین

اشتباه را تولید می نمایند چون در پهلوی :

پاپک - آن رهوسر = پسر پاپک

مثلاً بنده در زبان پهلوی بنداکن و بسکائیش بنداگان است (بنداکن + آن) گن

این بسکائی در زبان کنونی به ک بدل شده (تخفیف یافته) و خود واژه بنداکن

نیز بدین صورت از بین رفته چنین بنظر می آید که گان علامت بسکائی است .

شاهپورک - آن و سید در سلسله = شهر شاپور

آترپاتک - آن و سید در سلسله = آذربایجان .

و از آنجا پسوند گان که وابستگی و مانندی و اصل را می رساند
پدید می آید چون :

از شاه شاهگان^۱ یعنی منسوب به شاه

از خدا خدایگان یعنی منسوب به خدا

از ده دهگان که دهقان شده

از راه راهگان^۲ یعنی سر راهی بدست آمده

۸ - پسوند آنه که در پهلوی آنک می باشد - : پسوند آن که در

پارسی دیرینه آنه بوده پس از اینکه به شکل آوائی (Vocalique)

آنه که در پهلوی آنک است در آمده پسوند بی قاعده گانه^۱

داده که در پهلوی کآنک و سرو می باشد و این پسوند برای

ساختن واژه های بخشگر (Distributif) که نخست واژه ایوک^۳

زمینه ساختمان آنها را فراهم کرده می رود . . . باین معنی که از

واژه ایوک^۳ واژه ایوک - آنک و سرو که تبدیل به یگانه

(۱) - شایگان .

(۲) - رایگان .

(۳) - یک

گردیده پیدا و سپس باقی‌داس به آن واژه دو گانه و غیره ساخته شده .

هنگامیکه با يك بنیستی فروزه ساخته شود که چگونگی را برساند پسوند آنکه بصورت ساده نمایان است چون :

مَرْدَانَه که در پهلوی مَرْتَانْک کَلِم سَر و از مَرْت گرفته شده .

دیوانه	از	دیو
شاهانه	از	شاه
بزرگانه	از	بزرگ
شاگردانه	از	شاگرد
مغانه	از	مغ

۲

(۱) - مَرْد (در پهلوی : کَلِم) ، در اوستا مَرْت کَلِم و مَرْت می باشد آرش اصلی آن فنا پذیر یا میراست که نام انسان و مرد (بعات زوال پذیری) است ، این واژه از ریشه مَرْت کَلِم = مردن (در پهلوی : کَلِم) ، در لاتین : Mori ، در فرانسه : Mourir آمده و مَرْتَن که در لاتین : Mortalis ، در انگلیسی : Mortal یعنی میرا از این ریشه است . کیومرث در اوستا کئی مَرْتَن میباشد که آرش اصلی آن جان فنا پذیر است زیرا کئی بآرش جان است که از ریشه کیه = زندگي کردن میباشد که گیتی نیز از آن است .

(۲) می شباه . صحبت روزانه ، وابستگی را میرساند .

شباه فرار کرد . روزانه کارکرد ، پی گفت زمانیت (مطلقا) ل .

پسوند آته و آن جانشین بکدیگر نیز میشوند چون : لنگان
و لنگانه ؛ این مثال ساختمان مبهم زندگانی را روشن می
سازد زیرا واژه مزبور ظاهرآ چنین بنظر می آید که از پیوستن پسوند
آهیخته ئی به زندگان که بسکائی زنده است بدست
آمده ولی در حقیقت آهیخته يك فروزه یگانی است که
زندگان (در پهلوی * زیوندگان) میباشد.

۹ - پسوند گین که در پهلوی : آکین می باشد : - همانطوریکه پسوند
گان از آك + آن ساخته شده پسوند گین هم از آك + این
ساخته شده است .

پسوند این چنانچه پس از این خواهیم دید جنس را تعیین می
نماید و با اضافه کردن به بنیستی های آهیخته که به آك ختم
شده اند میرساند که نامیده دارای چگونگی (Qualité) است که در
بنیستی اصلی موجود است و در نتیجه پسوند گین دارا بودن آن چگونگی
را میرساند ؛ چنانچه با پیوستن پسوند مایگی (suffixe de matière)
این به واژه پهلوی بَرَک که در پارسی کنونی بَره (= گناه)
میباشد بَرَکین (= گناهکار) ساخته شده و چون پارسی کنونی تنها
واژه بَره را موجود دارد لذا به غیر قاعده از بَرَکین پسوند گین

را جدا ساخته و بنره گین می نویسد (همانطور بکه فرشته گان
 را فرشته گان می نویسد) و از این رو پسوند اخیر را به نهشته های
 همزنگی (thèmes consomnatiques) هم می پیوند
 چون :

- خشمگین (خشم - گین)
- بیمگین (بیم - گین) در پهلوی : $\text{p} \text{p} \text{p}$
- شرمگین (شرم - گین) « $\text{p} \text{p} \text{p}$
- سهمگین (سهم - گین)
- غمگین (غم - گین)
- گرگین (گرگین)

سرچشمه دیگری برای پیدایش این پسوند واژه های پهلوی که
 به $\text{p} \text{p} \text{p}$ ختم شده اند بوده ؛ چون : $\text{p} \text{p} \text{p}$ (= زمین) که نام
 مایگی آن زمیگین $\text{p} \text{p} \text{p}$ با ایگین ساخته شده .

۱ - پسوند $\text{p} \text{p} \text{p}$ (که در پارسی کنونی است) - : پسوند $\text{p} \text{p} \text{p}$ با آنکه بواسطه
 تلفظ در ترکیبات واژه های دیرین ضعیف می شده باندازه زنده و
 پا برجا بوده که دو باره از نومنتهی با $\text{p} \text{p} \text{p}$ آرش دقیقتری پدیدار
 میگشته .

پسوند $\text{p} \text{p} \text{p}$ در پارسی کنونی بکار کفش میرود و بی گمان

این یکی از آرشهایی است که در قدیم پسوند مزبور دارا بوده
(این آرش در وداها دیده میشود).

- پسوند ه - که از آك جدا شده در پاره مشتقات دارای آرش آك كهش

می باشد که در بالا گفته شد؛ چون: ^همردمه (مردم - ه) و ^هدختره

(دختر - ه). همین آرش در واژه زند: ^هکوتسك (= کوچك)

که ك آن در واژه كودك پارسی کنونی مانده موجود و از آنجا

واژه های: ^همردك، ^همردمك آسبك، ^هآندك، ^هسبزك،

شیرینك پیدا شده.

واژه هایی که به ه ختم شده اند علامت كهش آنها گك میباشد

چون جامگك که از جامه گرفته شده^۱.

۱ - پسوند آك در پارسی کنونی - در دنبال ساختمانهای دیرینی که

با پسوند آك شده و سپس این پسوند تبدیل به آ گردیده؛ طبقه

دیگری از واژه ها که بهمان طریق ساخته شده اند (خواه از بنیستی

هایی که از کھواژه ساخته شده خواه از فروزه) پدید آمده.

چنانچه واژه سوزاك به سوزا بدل گردیده و بعداً از سوزا سوزاك

(۱) - گمان نمی کنم گك مربوط به زمانی باشد که جامك یا جامگك گفته میشده

و آك بآن پیوسته باشد و در اینجا نیز يك مانندی در ساختمان این واژه با ساختمانهای

با بسکانی آن که گمان از آنها پیدا شده موجود است و این باز يك دلیل دیگر است

که ایرانیها معتقد بودند که گك بسکانی و گك نهشته هائی که به آن انجامیده جزء اصلی

پسوند میباشد.

درست شده .

همچنین از این پسوند نامهای آهیبخته مانند :

جوشیدن	از	جوشاك
خوردن	از	خوراك
تپیدن	از	تپاك

و فروزهائی مانند :

از فر	(= چرك)	فراك
از فغ	(= حیران)	فغاك
از (واژه زند) : مَغ - میر	(= گودال)	مغاك

اضافه می شود .

این ك در واژه دماك كه از دمیدن است تبدیل به غ شده و دماغ گردیده .

پسوند ئی - پسوند ئی آرشهای بسیاری دارد كه دارای اصلهای مختلفی می باشند .^۱

۱۳ - ئی بگانی - این پسوند تکی را میرساند چنانچه شاهی بآرش يك شا است و این ئی در این آرش بخصوص پسوندی بویژه نیست بلکه

(۱) تلفظ ئی کنونی چكیده يك یا قدیمی كه از يك آى پیشینه بیرون آمده (درئى بگانی و ئى تعریف و ئى همواركى) و يك ئى قدیمی كه از يك ى پیشینه درآمده در (ئى فروزه و شاید ئى آهیبخته) می باشد .

يك حرف تعریفی است که فقط در این مورد بازمانده ولی تردیدی در وجود آن نیست .

تلفظ این ئی در قدیم بوده و این را معرف مستقیم نام شمار آیو یعنی يك می باشد بنا بر این واژه کنونی بَکْ واژه ایست مشتق چنانچه :

شاه - ی (شاهی) = نَحْشایِ ئیِ آیو است .

از آنجا که این ئی پسوند نبوده بلکه واژه می باشد لذا بدون آنکه به پسوند پیشین واژه ها کاری داشته باشد به آخرین شکل ساخته شده آنها می پیوندد چنانچه به پسوند ه بدون آنکه آنرا به شکل دیرینه اش برگرداند متصل می شود چون واژه بَنده که با پیوستن به این ئی بندهای شده و بندگی نمی شود (۲۸ - پ)

۱ - ئی تعریف - این ئی که حرف تعریف در جلو فرنامهای وابستگی است در اینجا نیز يك واژه مستقلی بوده و این همان فرنام آیت یعنی این می باشد (صفحه ۱۶۱ اتود ایرانین) چنانچه در جمله اسبی که دارم ئی اسبی نه ئی بگانی و نه پسوند است بلکه يك اشاره میباشد یعنی این اسب که من دارم ، همچنین در مثال بزبانی که داشت مقصود به آن زبان که میدانست می باشد

و این همان واژگونه هَی . . آو در پارسی دیرینه است :

مَرْتَبِي هِي دَرَأَجِنِ أَهْتِي آوَمِ أَفْرَسْتَمِ پَرَسِ (=مردی

که دروغگو شود او را سخت تنبیه کن).

۱۵ - ئی هموارگی (im parfait) - در اینجا نیز این ئی واژه مستقل

نشانه هموارگی است و گمان می‌رود از پی گفت هَدَّ به آرش

پیوسته و همیشه بوده و آرش و کار همی را انجام میدهد.

تلفظ پیشینه سه پسوند زیرین دو آوازه بوده:

آی - و . آئی - ت (ه آذآ) * ه آئی

۱۶ - ئی فروزه - این ئی به بنیستی ها پیوسته و فروزه می‌سازد چون:

ایرانی، شاهی، خونی، کاری، دامی (شکارچی)، امروزی

ارزانی؛ که از ایران، شاه، خون، کار، دام، امروز، ارزان

با پیوستن به ئی درست شده.

همانطوریکه آ باقیمانده آكْ در زبان پهلوی است این ئی

نیز باقیمانده ئيكْ در همان زبان است چنانچه:

کاری، تنی، ارزانی، در پهلوی کاریكْ و دلدو، تنيكْ

دو؛ ارزانیک. می‌باشد (۲۷-پ)

و نیز واژه های:

يُنِيكُ = دینی

آفزونِيكُ = افزودنی

تُوَانِيكُ = توانگر

دِیپیریكُ = دپیری از آن پهلو بست که

به ئیک ختم شده.

زَنَدِيكُ = زَنَدِيقُ = اهل زند (اوستا) (کانگا صفحه ۲۰۰) و تاجیک به ئیک ختم شده و تاریک نیز برای تحقیق اضافه میشود. ل.

در بیشتر واژه هائی که در بالا مثال زده شد پسوند ئیسکُ به واژه های مستقل و ساخته شده مانند کار، تن، دین... و غیره پیوسته و اصل آن پسوند فروزَهَ ئی می باشد چنانچه از واژه گَنِيكُ وادو (= کنیز = دختر جوان) که در زند گَنِيی است هویداست. نظیر این پیدایش در واژه های قومی که به ئی ختم شده اند دیده میشود چون آرْمَنِي^۱، اُوجِي^۲، بابِي روي^۳ اُوارزْمِي^۴، که تبدیل به * آرْمَنِي كَ، اُوجِي كَ و غیره شده و سپس ئی به ئی بخشیده شده (همانطوریکه در اضافه مشتق از

(۱) - ارمنی

(۲) - بابلی

(۳) - خوزستانی

(۴) - خوارزمی (د-ش)

هی و در واژه ددیگر مشتق از دویستی گرم این عمل انجام گرفته) و از آنجا پسوند ٹیک بدست آمده.

واژه هائی که به ه ختم شده اند فروزه شان با گی ساخته می شود (بهمان علتی که در بسکانشان با پسوند آن دیده شد) چون خانه که فروزه اش خانگی است زیرا خانه در پهلوئی خانک و فروزه اش نیز * خانکیک میشود و خانک درپاری کنونی به خانه و خانکیک هم به خانگی بخشیده شده.

این پسوند به هر گهی infinitif پیوسته و انباز آینده کرد پذیر را می سازد چنانچه:

از کرد کردنی یعنی چیزیکه باید کرده شود

از گفتن گفتنی یعنی چیزیکه باید گفته شود

از گستردن گستردنی یعنی رختنخواب ساخته شده

۱۷ - پسوند آهیخته ئی - این پسوند به بنیستی ها و فروزه ها پیوسته

و آنها را آهیخته می نماید. و نیز مانند پسوند ئی فروزه و

پسوند آن هنگام پیوستن به واژه هائی که به ه ختم شده اند

ك (گئی) قدیمی را در خود نگاه می دارد :

دوست دوستی

بند بندگانگی

زنده زندگی

دزد دزدی

چون چونی

چگونه چگونگی (= Qualité در اتودایر این)

در پهلوی این پسوند بصورت **و** نوشته شده و در پارسی کنونی
ئی گردیده از این رو لازمست که در آن يك ئی موجود باشد
و چون در یازند و پارسی نیز ئی است پس نمی تواند جز ئیه
تلفظ دیگری داشته باشد. مثال :

اوجاکیه **سوسو** = پاکی از اوجاک = پاك

آناکیه **سرسو** = ناپاکی از آناک = ناپاك

توانیکیه **سرسو** = توانائی از توانیک = توانا

(وندهای اوستا - یادداشت هماکی)

آماوندیه **سرسردو** = نیرومندی از آماوند = نیرومند

آدایستانیه **سرسردسو** = بیدادی از آ- دایستان

= بی داد

ورزکاریه = برزگری از ورزکار = برزگر

چرپیه **سرسو** = چربی از چرپ = چرب

راتیه	لدمو	= رادی از رات = راد
شاتیة	و-دمو	= شادی از شات = شاد
نَوَکیه	ا-رو	= نیکی از نوک = نیک
ویناکیه	ا-رو	= بینائی از ویناک = بینا
وِهیة	و-رو	= بهی از وه = به
سْتَهْمَکیه	د-م-رو	= ستمگری از سْتَهْمَک = ستمگر
رَوِشْنیه	ا-رو	= روشی از رَوِشْن = روش
دِیپیره	س-رو	= خط (écriture) از دِیپیر =

نویسنده، دبیر (۷-د)

داتوریة و-رو ا-رو = دادوری از داتور = دادور
 ثیه که تلفظ خود را بوسیله دستور خواندن خط پهلووی و
 تلفظ کنونی می قبولاند مستقیماً به گواهی کتاب الفهرست
 که در آن س-رو را دبیره dibîrîh نوشته تأیید میشود.

این پسوند کار تا و تات را در زند و سانسکریت انجام داده
 و شکلش شبیه به پسوند ثیا α، یونانی دروازه سُفیا σοφία
 و پسوند ثیا ia لاتینی دروازه ساپیمنتیا (sapientia) میباشد.
 ولی در جواب اینکه چگونه این پسوند بصورت ثیه پهلووی

درآمده نوشته های پارسی دیرینه خاموش اند .

۱۸ - پسوند اِشَن^۱ - پسوند آهیخته^۲ نی در پهلوی اغلب به فروزه های

کھوازه ای که به اِشَن ختم شده و خود بتمنهائی ارزش يك بنیستی

آهیخته را دارند می پیوندد ، بعبارت دیگر پسوند اِشَن ۳

دارای دوارزش میباشد : یکی بنیستی آهیخته ، دیگر فروزه کھوازه ای

این پسوند به نهشته های فتادی (aoriste) ۲ می پیوندد چنانچه

از ده^۴ که نهشته فتادی دادن^۵ (= خلق کردن (۵۰-و) است واژه

دهِشَن^۶ و-۳ پیدا شده که هم آفرینش و هم آفریننده معنی می

دهد مثال :

۱ - بنیستی آهیخته - :

کُنِشَن^۷ ۱۳۵۱۱۱ = کنش ، عمل از کُن

گووِشَن^۸ ۱۳۵ = گویش ، گفتار از گووَب

مَنِشَن^۹ ۱۳۵۶ = منش ، فکر از مَن (۴۰-و) ،

(۲۸-د)

رامِشَن^{۱۰} ۱۳۵۳ = رامش از رَم

(۱) در متن کتاب اِشَن بصورت ishn و اِش بصورت ish نوشته شده .

(۲) aoriste زمانی در صرف کھوازه در زبان های آریائی دیرینه است که دلالت بر واقعه بدون تعیین ادامه یا اتمام آن می نماید .

سِتایشُن = ستایش از ستای - آدُ

نیایشُن = نیایش از نیای - آدُ

(؟ از نیا) به واژه نیجس = نماز بردن مراجعه شود.

۲ - فروزه گهواژه ای - :

آیَرِشُن = قربانی نا کنندم

بَسْرِیا خورِشُن = دلور سرلور = گوشتخوار

بَرَا اَز دَهْشُن = بر سر دوسر = بلندکنان

پَدْتَاکْ راییِ نِشُن = پدیدار کنان

فُراج خورِشُن = در آن

پسوند اشُن فقط در واژه های مرکب ارزش فروزه گهواژه ای

را داراست چنانچه در مثالهای بالا دیده شد لکن ارزش ویژه

آن: آهیخته کرد پذیر (abstrait passif) است چون در واژه

کُنِشُن که آرش اصلی آن « کاریکه کرده شده » میباشد.

پسوند ئیه چنانچه به ترکیبات فروزه ای که در بالا گفته شد

به پیوندد آنها را به آهیخته تبدیل می نماید مانند :

پَدْتَاکْ راییِ نِشَنِیه = پدیداری

وَه مَنِشَنِیه = نیک پنداری

وَه گَوِشْنِيَه = نیکو گفتاری

فَرَاچ خَوِشْنِيَه = درندگی

در پارسی کنونی پسوند اِشَن بکار ساختن آهینخته ها می رود ولی بدین صورت بسیار نایب و عموماً به اِش تَخْفِيف یافته و گاهی هم تبدیل به اِشْت گردیده .

در فردوسی کُنِشَن ، مَنِشَن ، خَوِشَن و غیره دیده میشود

ولی معمولاً کُنش ، خورش ، منش می باشد مثال :

بینش	در پهلوئی	وینشَن است
تازش	» »	تاجشَن
افزایش	» »	افزایشَن
نکوهش	» »	نکوهشَن
پوشش	» »	پوششَن
بخشش	» »	بخششَن
دانش	» »	دانشَن

در نوشته های جهود - ایرانی (Judéo-persan)^۱ پیوسته

اِشْت بکار برده میشود چون : خون ریزشْت ، کَرزشت ،

(۱) مقصود نوشته های پارسی است که یهودیان بکار برده اند

کُشِشْت ، آموزِشْتا ، نُمایِشْت ، سوزِشْت ، آسایِشْت^۱
فرهنگ نوبسان این شکل پسوند را نیز در پارسی متذکر میگرداند
چون : پاداشْت و پاداشْن که واژه اخیر در پهلوی پاتدَهشْن
می باشد و پاداشْت از پاتدَهشْت می آید. همچنین
رامِشْت^۲ و رامِشْ که در پهلوی : رامِشْن می باشد.

می توان گمان برد که پسوند اشْت در واژه پُشْت نیز جای
گرفته باشد زیرا این واژه در زبان ارمنی پَهْشْت *պահեստ*
بوده و در پارسی هم اصطلاح پُشْت و پَنَاه موجود است که
هردوی آنها واژه پُشْت را بر ریشه پا (= محافظت کردن)
نزدیک مینمایند و رو به مرفته گواهی میدهند که پُشْت همان
پُ - اشْت * پا - اشْن که آهینخته ای از ریشه پا است باشد.
پسوند اشْن در زند دیده نمیشود و نبودن آن نیز در نوشته های
پارسی دیرینه که در دست ما موجود است گواه بر این نیست که
پسوند مزبور ابدأ وجود نداشته و احتمال میرود که در پارسی
دیرینه بوده است زیرا اولاً معلوم نیست که پهلوی آن از روی
چه ساخته شده و دیگر آنکه پسوند اشْن (*ishnu*) که پسوندیست

(۱) مثالها از ترجمه دانیال گرفته شده (کتابخانه ملی عبرانی نمره ۱۲۹)

(۲) واژه عبری : שָׁלוּחַ به אַרוֹמִישְׁת آرومیشْت ترجمه شده .

ویدیک^۱ با پسوند اشنُ بک ارزش را دارد چنانچه در واژه های زیرین که دارای پسوند اشنُ هستند نمونه ساختمانهای پهلوی دیده میشود با این تفاوت که اینها کردور هستند:

جیه - شُنُ	=	که ^۲ پیروزی می یابد از جیه
پَتی - اشنُ	=	که می پرد از پَتی
مادی - اشنُ	=	که مست میشود از مادی
پاری - اشنُ	=	که نجات می بخشد از پاری
چَر - اشنُ	=	که می رود از چَر ^۳

۱ - پسوند این [در پهلوی : این ؛ در زنده آیین ؛ در پارسی دیرینه : آیین (د. ۶)] - : این پسوند بکار ساختن فروزه های مایه رفته و از آنجا متدرجاً برای بیان بستگی های آهیخته نیز مورد استعمال پیدا کرده و گوهر هر چیز را به حقیقت یا مجاز معین می سازد، مثلاً در زنده:

(۱) ویدیک védique یا ویدی = منسوب به بید یا وید که کتاب مقدس هندویان است و به زبان سانسکریت نوشته شده

(۲) که = qui

(۳) این ریشه ها در اوستا نیز دیده میشود چون : جیه = پیروزی یافتن . یَت = پریدن (در لاتین : petere) . مَد و مَدَ = مست شدن (در لاتین : mad-ere) یا = محافظت کردن (شاید پاری از آنست) . چَر = چریدن (در لاتین : col-ere) واژه چرخ در اوستا چخَر از این ریشه است.

آيْنِ هَايِنَ = از مفرغ که بشکل آهن رسیده.

زَرْنَ اِنَ = از طلا (بو اژه زرین^۱ ملاحظه شود)

دَرَوَانَ = چوبین (بو اژه دارین ملاحظه شود).

زِمَانَ = از خاک که بشکل زمین رسیده.

در پارسی دیرینه :

آئِنِگَايِنَ = از سنگ که بشکل سنگین **دور** رسیده.

در پهلوی :

اُرور - این (اُرورین سولدر) = از گیاه

گچ - این (گچین و س) = از گچ

پوسته - این (پوستین و س) = از پوست

آسیم - این (آسیمین و س) = از سیم یا سیمین

پمبک - این (پمبکین و س) = پمبک

واژه تَمَنُّ هَايِنَ (بارش زاده تاریکی که توصیف دروج باشد

نزدیک شدن این پسوند را بسوی آهینختگی نشان داده و غلبه این

آرش در واژه های زیرین پیداست :

(۱) واژه زرین از نوری مشابهت سنگین و سیمین از زر ساخته شده چنانچه دارین از دار گرفته شده ...

آرِشَك - این (آرِشَكین بدل و دوسر) = رشکین

خِشَم - این (خِشَمین بدل و دوسر) = خشمین

بَر - این (بَرین بدل و دوسر)

پَه - این (پَسین بدل و دوسر)

بَجَک - این (بَجَکین بدل و دوسر) = بز کین

و از آنجا است که چون پسوند این را مانند نشانه برتری به همسنجی پیوندند نتیجه همسنجی را بطور مطلق و تأکید بیان می نماید چون :

بد بدتر بدترین (= مطلقا بد ؛ بسیار بد)

و با پیوستن به نهشته هائی که به آک ختم شده اند پسوند کین، کین را پدید می آورد (۹ - ک).

۲ - پسوند اینه که در پهلوی اینک است - : چنانچه دیدیم از پسوند

آن؛ آنک و آنه درست شد، از پیوستن پسوند آک به این

نیز پسوند اینک که در پارسی کنونی اینه است پدید آمده.

مثال پهلوی :

دار - اینک (دارینک بدل و دوسر) = از چوب یا چوبینه

پوج - اینک (پوجینک بدل و دوسر) = کسیکه پشیمان

میشود (گرامر پشوتن صفحه ۳۵۹ : پستوان لکتو ؛

پوجینک از نهشته فتادی پوزیدن ساخته شده

مثال پارسی کنونی :

زرینه از زر ؛ مادینه از ماده ؛ راستینه ، راستین از راست ؛
شبینه از شب ؛ پارینه از پار ؛ دیرینه از دیر ؛ پیشینه از پیش
دینه از دی ؛ زرینه (بواژه زرین بنگرید) از زر ، گرگینه
از گرگ ، موئینه از موی .

۲۱ - پسوند اوویه^۱ - این پسوند برای درست کردن نامهایی که بمنظور

تخفیف و سخریه است بکار می رود چون :

راهویه = بچه سر راهی ، از راه گرفته شده

شیرویه از شیر

خاستگاه این پسوند معلوم نیست و ممکن است از مشتقات پسوندی
باشد که نام داریوس^۲ (= داریوش) را ساخته و از اوس^۳
پسوندی بصورت آوی پدید آمده باشد .

۲۲ - پسوند تون^۴ - شکل پیشینه این پسوند در نام فریدون که در زند

ثرا تان^۵ (* = ثرا تون) می باشد دیده میشود و نیز به

(۱) برخی گویند که این پسوند وابستگی را میرساند مثالهای دیگر :

مشکویه ، سیبویه ، نفتویه ، بابویه ، البته این پسوند در خور روشن شدن

نهشته هائی هم که آغازۀ فرنامی داشته اند می پیوسته چنانچه
ایدون، از فرنام آیت آمده و بکمان می آورد که از واژه ای چون
* آیتان، * آیتون باشد.

این پسوند در پهلوی فرارون (= بد) و آپارون
(= بد) را ساخته است و این دو فروزه که در پارسی
کنونی از میان رفته از مشتقات * فرار و آپار که خود اینها هم
از فر و آپ با يك مشتقی از ریشه آر که حرکت را معین می
نماید ساخته شده اند (چنانکه از پتی و اثره مشتق پذیره که در
پهلوی پتیرک است بدست آمده) . خلاصه فر سمت پیش و آپ
سمت پس را نشان داده و تصور خوبی و بدی را برای مشتقات
فرارون (که کمان میرود از واژه ای چون : * فراران باشد) و
آپارون (که کمان میرود از واژه ای چون * آپاران باشد) در ذهن
تهیه می نمایند .

واژه بیرون خواه واژه تشبیهی باشد (از بی) خواه از واژه
دیرینی چون * آپ آر (از آپی - آر) دارای همان ساختمانی است
که در بالا گفته شد و روی زمینۀ همین نمونه ها است که مستقیماً
واژه های درون ، اندرون و شاید پیرامون (در پهلوی :

بنظر می آید که مینو خرد از این واژه ها بوجود واژه رون بآرش پهاو و سوی نتیجه
گرفته زیرا دیده میشود که هوششتر - رون می نویسد .